

بازگشت سردار شهید «حسین مهاجر» پس از ۳۴ سال به وطن

بازگشت «مهاجر»



مهاجر اهل بیت

محسن دوسال از حسین کوچکتر بود. در زمان آغاز جنگ ۱۴ سال بیشتر نداشت. اواز همان دوران کودکی به مداحی علاقه داشت وزیر لب اشعار مربوط به جواد الائمه (ع) را زمزمه می کرد. بعد هم روی منبر می نشست و روضه می خواند. محسن، مکتب مسجد «صاحب الزمان (عج)» شاهرود هم شده بود و صبح های جمعه همراه پدر و برادر بزرگترش، حسین، پای ثابت دعای ندبه آن جا بود.

پدر به بهانه بیماری قلبی از ارتش استعفا داد و به همراه خانواده به پاپوس امام رضا (ع) آمدند و مجاور حضرت شدند. محسن، دوم راهنمایی بود و تازه داشت با محیط درسی جدید خو می گرفت که با شنیدن صدای انقلاب، خودش را به صحنه های راهپیمایی رساند. او در تظاهرات بزرگ ۹ و ۱۰ دی ماه در کنار برادرش، حسین، حضور داشت. محسن برای حمل مجروحان به بیمارستان «شاه رضا» رفته بود و وقتی به خانه برگشت، لباس هایش خون آلود بود. آن روزهای سرنوشت ساز نقطه عطفی در زندگی او محسوب می شد.

همراه چمران در لبنان

محسن با وجود جثه کوچک، بسیار فرزند و ورزیده بود؛ در منزل شوخ طبع و شلوغ، اما در فامیل مظلوم و سر به زیر. فوت پدر در سال ۵۸، دومین حادثه مهم زندگی محسن را رقم زد. او حالا در خانه حرف گوش کن تر شده بود. در کنار برادر، با پذیرش مسئولیت های زندگی، کمک خوبی برای ایجاد آرامش در خانه بود.

هنوز ۱۴ سال بیشتر نداشت که جنگ شروع شد. محسن با دست کاری شناسنامه اش، موفق به حضور در جبهه غرب شد. چون جثه

که محل کسب و کارشان بود، می بستند و در خط مقدم راهپیمایی ها حاضر می شدند.

حسین و محسن در روزهای ۹ و ۱۰ دی ماه ۱۳۵۷ که انقلاب در مشهد به اوج خود رسیده بود، حضور فعالی داشتند. آن دو در کمک به حمل مجروحان و جابه جایی اجساد شهدا جان فشانی کردند. حسین از نظر بدنی بسیار قوی و ورزیده و از نظر اخلاقی، صبور، مهربان و شجاع بود. او به کوچک ترها محبت خاصی داشت. وقتی سال ۱۳۵۸ پدرش از دنیا رفت، بار مسئولیت او سنگین تر شد. حسین تابستان ها همراه با تحصیل، نقاشی ساختمان هم انجام می داد و تکیه گاهی مطمئن برای مادر محسوب می شد. او فعالیت های فرهنگی و اجتماعی خوبی داشت. عضو گروه «دفتر سبز» «مسجد الجواد (ع)» بود. حسین، ضمن شرکت در برنامه های این گروه، در برنامه های دیگر مانند گشت شب، گندم درو، کلاس های احکام و قرآن، سیر مطالعاتی و ورزش های رزمی هم حضور داشت. او به همراه چهار نفر دیگر، دوره چتر بازی را نیز در تابستان ۵۹ گذراند؛ مدتی هم محافظ آیت... ابوالحسن شیرازی، امام جمعه مشهد، بود. علاقه حسین به خطاطی و داشتن خط خوش، باعث شده بود که هر جابه نوشتن جملات دینی یا انقلابی روی دیوارهای شهر نیاز باشد، پیش قدم شود. با شروع جنگ، حسین برای جلب رضایت مادرش تلاش کرد. او حتی آیت... شیرازی را واسطه کرد تا مادرش به اعزام او راضی شود. بالاخره پس از جلب رضایت مادر، سر از پا نشناخته، روانه جبهه های جنگ شد.

عاشق اهل بیت بودند

حسین و محسن در خانواده ای مذهبی و مقید متولد شدند. آن ها پدر و مادری داشتند که هر چه در توان داشتند به کار گرفتند تا فرزندانشان را در مسیر رضای خدا، وظیفه شناس و عاشق اهل بیت تربیت کنند. پدر ارتشی اما اهل مبارزه با رژیم شاه و مادر هم از سلاله پاک حضرت زهرا (س) بود. سعی می کرد تا فرزندانش را با یاد اهل بیت (ع) و در مجالس آن ها رشد دهد. همین فضای معنوی باعث شد که حسین و محسن با تشویق های پدر و مادر، اهل نماز جماعت باشند و مکتب مسجد «صاحب الزمان» شاهرود، برنامه ثابت روزهای جمعه پدر این بود که قبل از اذان صبح با فرزندانش به مسجد می رفت و اذان پخش می کرد و بعد از نماز هم نوار «دعای ندبه» مرحوم کافی را می گذاشت. منزلشان محل تکثیر نوارهای مرحوم کافی بود. مادر هم با نقل گوشه هایی از تاریخ اسلام و به خصوص ماجرای کربلا، فرزندانش را با حقایق دینی آشنای می کرد؛ بعضی وقت ها هم برایشان روضه می خواند و فرزندانش گریه می کردند. شغل پدر باعث شده بود که آن ها مدتی ساکن شاهرود باشند. حسین دوران دبستان و راهنمایی را در مدارس آن جا گذراند، اما یک سال مانده به پیروزی انقلاب، به مشهد آمدند و حسین در دبیرستان نصیرزاده ثبت نام کرد.

فعالیت های انقلابی

با شروع انقلاب، فکر و ذکر حسین، شرکت در راهپیمایی ها بود. آن ها هر روز مغازه ای را

انتظار برای فرزند سخت ترین انتظار است، آن هم ۳۴ سال. هنوز پس از گذشت سال ها در حیاط باز است که نکند او بیاید و پشت در معطل شود. چشم انتظار قامت رشید پسرانش است که هر لحظه پایش را به داخل حیاط خانه بگذارند. آن ها را با هزار دعای خیر و آیه الکرسی از زیر آینه قرآن رد کرده تا به سلامت بروند و به سلامت برگردند. اما ۳۶ سال منتظر است، منتظر کوچک ترین خبری که از آن ها بشنود. حالا که کنار تابوت شهید «حسین مهاجر» ایستاده ام، که پس از ۳۴ سال به آغوش خانواده بازگشته، کفش کوچک و جمع و جوری دارد. بر از پنبه با استخوان هایی که داخلش گذاشته اند. همسر و خواهرانش گرد تابوت حسین می چرخند برای دست کشیدن به همان چند تکه استخوان و بلاک بی طاقتی می کنند. همه می دانند حسین برگشته به جز مادر، حال و روزش توان شنیدن این خبر را ندارد برای همین با وجود گذشت چند روز از برگشت پیکرش به مادر چیزی نگفته اند. او هنوز چشم انتظار حسین و محسنش است، چطور به او بگویند حسین ات آمده... همه اعضای خانواده مهاجر در مسجد الجواد واقع در خیابان دانشگاه ۸ جمع شده اند تا آخرین وداع را با شهیدشان انجام دهند. آن ها منتظر برادرانشان بودند، اما به آن ها اطلاع دادند فقط شهید حسین مهاجر شناسایی شده، خواهران شهید آمده اند تا ناگفته هایی که سال ها است در سینه دارند را با برادرشان در میان بگذارند اما اشک برای صحبت کردن امان نمی دهد.

برنامه ثابت روزهای جمعه پدر این بود که قبل از اذان صبح با فرزندانش به مسجد می رفت و اذان پخش می کرد و بعد از نماز هم نوار «دعای ندبه» مرحوم کافی را می گذاشت. منزلشان محل تکثیر نوارهای مرحوم کافی بود

